

سیاست بدن: بازتولید اجتماعی سکسوالیته

آلن سیرز



ترجمه‌ی ریحانه اصلان‌زاده



مقدمه

از دهه‌ی ۱۹۶۰ تا کنون مبارزات فمینیستی، ضد نژادپرستی، ضد استعماری و کوپیر نقش مهمی در تحول فضاهای اجتماعی سکسوالیته داشته‌اند؛ هرچند به شیوه‌های مختلف در اطراف و اکناف جهان. این تغییرات چنان عمیق بوده‌اند که به‌تسامح «انقلاب جنسی» خوانده می‌شود. در کانادا و دیگر کشورهای شمال افراد LGBTQ^۱ حقوق برابر و اهمیت فرهنگی کسب کرده‌اند، عاملیت جنسی زنان در سطح وسیعی به رسمیت شناخته می‌شود، آزار جنسی و خشونت علیه زنان عموماً به‌عنوان مسائل اجتماعی شناخته می‌شود، اروتیسم آزادانه‌تر بیان می‌شود و افراد تراجنسیتی وضعیت حقوقی بهتری پیدا می‌کنند.

با این همه واقعیت حیات جنسیتی و جنسی‌شده‌ی پس از انقلاب جنسی حاکی از رهایی اصیل نیست. جهان واقعی سکسوالیته را چارچوبی از سکوت و خشونت دربر گرفته است. برن فاووز^۲ استدلال می‌کند که آزادی جنسی واقعی باید هم مشتمل بر آزادی درگیری در روابط جنسی غنی و رضایت‌بخش برای دو طرف باشد و هم آزادی از اجبار یا خشونت جنسی. ما کماکان از هر کدام از این دو ملاک فاصله‌ی زیادی داریم. انقلاب جنسی، سکسوالیته‌ی هنجاری غالب را واژگون نکرده، بلکه بیش‌تر مرزهای آن را جابه‌جا کرده است. هنجارباوری دگرجنس‌گرایی همچنان پراکسیس‌های جنسی قابل‌قبول را شکل می‌دهد، اما مرزهای آن جابه‌جا شده است تا روابط دگرجنس‌گرایانه‌ی خارج از ازدواج، زوج‌های هم‌جنس و سطوحی از حقوق تراجنسیتی‌ها را نیز دربرگیرد. در این مقاله به‌طور خاص از دوجنس‌گرای بحث نخواهم کرد یا مجموعه‌ای از تعابیر کوپیر از جنسیت و سکسوالیته را با جزئیات دقیق مورد بحث قرار نخواهم داد. این‌جا تمرکز بیش‌تر بر پویایی عام سکسوالیته در ارتباط با بازتولید سرمایه‌داری است اما چنین بحثی بخش مهمی از مباحثات و مجادلات ضروری را بیرون از محدوده‌های این فصل باقی می‌گذارد.

۲. حروف اختصاری مخفف واژگان لژیبن، گی، دوجنس‌خواه و تراجنسیتی

در این فصل، بحث خواهیم کرد که چارچوب بازتولید اجتماعی ابزارهای مهمی برای فهم تداوم هنجارباوری دگرجنس‌گرایی در فرایند انقلاب جنسی فراهم می‌کند. این بحث سکسوالیته را درون مجموعه‌ی وسیع‌تری از روابط اجتماعی قرار می‌دهد؛ روابطی که افراد ذیل آن‌ها گذران زندگی می‌کنند، [یعنی] مشخصاً نظام تولید و بازتولید اجتماعی. موانع آزادی جنسی کامل تنها در محدودیت بینش جنبش‌هایی نهفته نیست که برابری حقوقی را شرط کافی (تحقق) آزادی در نظر می‌گیرند، بلکه علاوه بر آن در روابط گسترده‌تر معیشتی نیز جای دارد که کار روزمره، تشکیل خانواده، فراغت و فعالیت‌های اجتماعی را دربر می‌گیرد.

نگرش بی‌خاصیت آزادی جنسی که در طول انقلاب جنسی تولید شده است، برخاسته از مناسبات کار «آزاد» ذیل سرمایه‌داری است. اعضای طبقه‌ی کارگر مالک بدن خود هستند و به این معنا آزادند، اما هم‌زمان تحت سیطره‌ی اجباری نظام‌مند هستند چرا که باید نیروی کار خود را برای امرار معاش بفروشند. ترکیبی از رضایت و اجبار که زیربنای اصلی مناسبات کار را ذیل نظام سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد، واقعیت‌های آزادی جنسی را نیز درون مرزهای این نظام شکل می‌دهد.

سرمایه‌داری و هنجارباوری دگرجنس‌گرایی

انقلاب جنسی در طول تغییرات شصت سال اخیر هنجارباوری دگرجنس‌گرایی را تغییر داده اما آن را از بین نبرده است. برنالت^۳ و وارنر^۴ هنجارباوری دگرجنس‌گرایی را این طور تعریف می‌کنند: «پروژه‌ی به‌هنجارسازی که دگرجنس‌گرایی را هژمونیک ساخته است» (۳) هنجارباوری دگرجنس‌گرای، اشکال مشخص فرهنگی و تاریخی سکسوالیته را که دربرگیرنده‌ی اشکال خاص خانوار و تقسیم کار هستند، طبیعی و جاودانه جلوه می‌دهد و آنها را محصول طبیعت انسانی و بنیان ضروری جامعه‌ی انسانی سالم در تمام ادوار معرفی می‌کند.

۳ . Berlant

۴ . Warner

وقتی جاناتان ند کتر^۵ هنجارباوری دگرجنس‌گرایی را «برساخت گفتمان تاریخی مشخصی به‌عنوان گفتمانی بی‌زمان» تعریف می‌کند، در واقع جاودانگی را هسته‌ی اصلی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی می‌داند. (۴) اصطلاح دگرجنس‌گرا در شرایط اجتماعی مشخصی در اواخر قرن نوزدهم ظهور کرد، تنها بعد از آن که همجنس‌گرا برای نامیدن تمایل به جنس موافق به کار رفت. توسعه‌ی مفهومی دگرجنس‌گرایی یکی از اجزای توسعه‌ی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی به‌عنوان شکل انضباط جنسی بود. گسترش اصطلاحات جدید، {به معنای} فراخواندن شیوه‌های جدید {زندگی} جنسی نبود، بلکه بیش‌تر شیوه‌های زندگی را که قبلاً ظهور یافته بودند، نام‌گذاری کرد. کتز نوشت: «فکر نمی‌کنم اختراع کلمه‌ی دگرجنس‌گرا و مفهوم آن، اروتیک جنس مخالف را خلق کرده باشد.» (۵) نام‌گذاری این اشکال سکسوالیته به تلاش‌ها برای قاعده‌مند کردن شیوه‌های زندگی پرورده‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه، و به‌طور مشخص به بازتولید اجتماعی کار «آزاد» متصل است.

سکسوالیته را شبکه‌ای از مناسبات اجتماعی که معیشت را در هر جامعه‌ای سازمان می‌بخشد، دربر گرفته است. ظهور سرمایه‌داری بازسازی بنیادینی در سبک کار و زندگی به همراه آورد که زندگی شخصی را به شیوه‌های مهمی متحول کرد. در واقع توسعه‌ی سکسوالیته (شکل‌بندی هویت‌ها حول ترجیح اروتیک «مانند لزبین») محصول نظام اجتماعی سرمایه‌داری است. در جوامع غیرسرمایه‌داری، تنوعی از اشکال سکسوال (با تمایل به جنس موافق یا مخالف) گرایش به ادغام در شکل غالب مناسبات خویشاوندی داشت، که شیوه‌ی اساسی سازمان‌دهی فعالیت‌های مرتبط با امرار معاش بود. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، چنان که در ادامه بحث خواهیم کرد، فعالیت‌های مولد انسانی تا حدود زیادی ذیل شیوه‌هایی بازسازمان یافتند که اشکال متناقض آزادی جنسی متصل به ظهور کار «آزاد» را خلق کرد.

از نظر فوکو سکسوالیته به‌عنوان حوزه‌ای متمایز از فعالیت انسانی و جدا از بازتولید زیست‌شناختی، در قرن هجدهم پدیدار شد: «بین دولت و فرد، سکس به مسئله و

۵. Jonathan Ned Katz

مسئله‌ای عمومی بسیار مهمی بدل شد؛ شبکه‌ی تمام‌عیاری از گفت‌وگوها، دانش‌ها، تحلیل‌ها و احکام، سکس را محاصره کردند. سامانه‌ی سکسوالیته حکایت از ظهور شکل جدید «زیست-قدرت» داشت که «انضباط‌های بدن» را با «سازمان‌دهی جمعیت‌ها» برای شکل‌دهی به «کل فناوری سیاسی حیات» ترکیب کرد.

در تحلیل فوکو سکسوالیته وقتی قدم به تاریخ گذاشت که به‌عنوان استراتژی حکومت به کار گرفته شد. خط سیری که او در سامانه‌ی جدید سکسوالیته دنبال می‌کند از جهات مهمی با ظهور سرمایه‌داری هم‌پوشانی دارد. فوکو به‌طور مشخص بر سکسوالیته به‌عنوان قدرتی انضباطی از بالا تأکید می‌کند. در این جا من از چارچوب بازتولید اجتماعی مارکسیستی-فمینیستی استفاده می‌کنم تا نگرشی متفاوت از ظهور سکسوالیته پیش رو نهم، در نگاه من سکسوالیته بیش‌تر پاسخی مجادله‌برانگیز به مناسبات نوین مرتبط با ظهور سرمایه‌داری است. سکسوالیته به‌عنوان مجموعه‌ای از پراکسیس‌های مرتبط با امرار معاش، در زمینه‌ی رو به گسترش نظام سرمایه‌داری، توسعه پیدا کرد. پیدایی سکسوالیته هم محصول استراتژی حکمرانی از بالا (به‌عنوان مثال ابزارهای قانونی ممنوع‌سازی همجنس‌گرایی مردان و فحشا) بود و هم بسیج از پایین (مانند مبارزه بر سر دسترسی به سقط جنین، جلوگیری از حاملگی و همین‌طور حقوق اقلیت‌های جنسی). سکسوالیته حول مناسبات انقیاد و سرکوب شکل گرفت، مناسباتی که هنوز هم وجه مشخصه‌ی نظام سرمایه‌داری هستند، و در عین حال سکسوالیته نشان‌دهنده‌ی امکان‌هایی نیز بوده‌است.

یکی از مهم‌ترین ابعاد ظهور سکسوالیته گسترش هویت‌های اجتماعی مبتنی بر جهت‌گیری میل (هم‌جنس‌گرا یا دگرجنس‌گرا) است. گایل روبین^۶ می‌نویسد: «ایده‌ی سنخی از اشخاص که هم‌جنس‌گرا هستند محصول قرن نوزدهم است.» (۸) فقط پس از هم‌جنس‌گرا خواندن فردی که ویژگی‌اش میل به همجنس است، نامیدن «دگرجنس‌گرایی» به‌مثابه شکل میل غالب ضرورت یافت. (۹)

۶. Gayle Rubin

جان دمیلیو^۷ شرحی تأثیرگذار از ارتباط بین سرمایه‌داری و ظهور هم‌جنس‌گرا به‌مثابه سنخی از افراد ارائه می‌دهد. این شرح به‌خوبی با تمرکز بنیادی بر چارچوب بازتولید اجتماعی هم‌خوان است: «فقط وقتی افراد شروع به کسب معیشت از طریق کار مزدی می‌کنند، برای میل هم‌جنس‌گرا، این امکان وجود دارد، که به جای بخشی از واحد خانواده که به یکدیگر وابسته‌اند، هویت شخصی اتخاذ کند، یعنی هویتی مبتنی بر توانایی باقی ماندن بیرون خانواده‌ی دگرجنس‌گرا و ساخت زندگی شخصی مبتنی بر جذب کسی با گرایش جنسی خود.»

پیتر دراگر^۸ با مفهوم‌پردازی مهمی از صورت‌بندی هم‌جنس‌گرا درون سرمایه‌داری این بصیرت را پیش‌تر می‌برد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سرمایه‌داری به‌عنوان شیوه‌ی تولید پویایی آن است. دراگر فرایندهای بازسازی سرمایه‌داری را به گسترش اشکال متفاوت هم‌جنس‌گرایی پیوند می‌زند که هرکدام در سازمان خاصی از کار، اجتماع و سیاست در سطح محلی ریشه دارد. صورت‌بندی هم‌جنس‌گرا «یک سلسله‌مراتب مشخص از الگوهای مختلف هم‌جنس‌گرایی (مانند الگوهای تراجنسیتی، بینانسی و گی/الزبین) است» که در آن یک الگو از نظر فرهنگی غالب است (اگر لزوماً شایع‌تر نباشد). تجدیدساختار سرمایه‌داری در کشورهای شمال شریطی برای گسترش سه صورت‌بندی مختلف هم‌جنس‌گرایی را ایجاد کرده است: شبیه‌سازی روابط دگرجنس‌گرایی در هم‌جنس‌گرایی (تقریباً بین ۱۹۴۰-۱۸۷۰) غلبه‌ی هم‌جنس‌گرایی مردانه (تقریباً ۱۹۹۰-۱۹۴۰) و هنجارباوری هم‌جنس‌گرایی (تقریباً از ۱۹۹۰ تا کنون). شیوه‌ی شبیه‌سازی روابط دگرجنس‌گرایی در هم‌جنس‌گرایی حول هویت‌های قطبی سازمان یافته است، مانند جنسیت (به‌عنوان مثال جنس قوی/جنس ضعیف)، طبقه (به‌عنوان مثال طبقه‌ی کارگر و بورژوازی یا پایگاه نژادی/استعماری) (به‌عنوان مثال استعمارگر یا «بومی»). فقط ناهمنوایان جنسیتی (مردان زن‌نما و زنان مردنما) بودند که تمایل داشتند در این مناسبات به‌عنوان اعضای اقلیت جنسی شناخته شوند،

^۷ . John D'Emilio

^۸ . Peter Drucker

حال آن که هم‌نویان جنسیتی اغلب در نظم غالب (به‌هنجار) جای می‌گیرند. شیوه‌ی غالب همجنس‌گرایی مردانه مدل‌های مناسبات با نفوذ فرهنگی بالا را به شکل‌های کم‌تر دو قطبی منتقل می‌کند: به‌عنوان مثال دو زن یا مرد با هویت‌های جنسیتی تقریباً مشابه. همچنین این نگرش هویت‌های گی و لزبین را در بستر نوعی تمایل جنسی می‌بیند که متمایز از هویت‌های تراجنسیتی مبتنی بر ناهم‌نوایی جنسیتی است. این تمایز در شیوه‌ی هنجارباوری همجنس‌گرایی محرزتر است. در این شیوه‌ی بازشناسی حقوق مشارکت و/یا ازدواج تمایز مهمی بین اشکال پذیرفته‌شده‌ی لزبین، گی و (در سطح پایین‌تری) هویت‌های تراجنسیتی با اشکال دیگر همجنس‌گرایی یا فعالیت‌های ناهم‌نویانه‌ای می‌دهد که به‌شدت مذموم است.

هسته‌ی اصلی بحث دراکر این است: «تطابق بین رژیم‌های انباشت و صورت‌های هم‌جنس‌گرایی سندی است بر تأکید بنیادین ماتریالیسم تاریخی: مناسبات مادی تولید و بازتولید، شبکه‌ی بنیادینی را شکل می‌دهد که در بر گیرنده‌ی کل واقعیت اجتماعی است.» (۱۲) شبکه‌ی مناسبات تولید و بازتولید، تجربه‌ی ما از سکسوالیته و بدن‌مان را چارچوب می‌بخشد. چارچوب بازتولید اجتماعی ابزار مهمی برای جانمایی سکسوالیته درون شبکه‌ی مناسبات اجتماعی فراهم می‌کند.

کار «آزاد» و آزادی جنسی

سرمایه‌داری زمینه‌ای برای ظهور اشکال سکسوالیته آماده کرد که آزادی را با اجبار درآمیخت. آزادی سکسوالیته ذیل جامعه‌ی سرمایه‌داری مبتنی بر بازتولید اجتماعی کار «آزاد» است، به این معنا که طبقات کارگر در نظام سرمایه‌داری در تمایز با سایر طبقات تحت سلطه در طول تاریخ می‌توانند مدعی مالکیت صوری بر بدن‌هایشان باشند. درعین حال کار آزادی که مبتنی بر مالکیت بدن خویش است، ضرورتاً با اشکال اجبار آمیخته شده است. کارگران نه دارای وسایل تولیدند و نه بر آن کنترل دارند، بنابراین باید توان کارشان را به کسانی بفروشند که این ابزار را در کنترل دارند تا بتوانند به نیازهای اولیه زندگی دست یابند. به علاوه، خودِ کار آزاد جایگزین اشکال غیرآزاد کار

که شامل بردگی، استعمار، حبس و کار فاقدان تابعیت و فاقدان مدارک قانونی است، نمی‌شود بلکه در رابطه با آن‌ها توسعه می‌یابد.

در هر شکل از جامعه‌ی طبقاتی، طبقه‌ی حاکم از روش‌های مشخص سلطه برای کنترل کار زنده‌ی طبقات زحمت‌کش استفاده می‌کند. مالکان زمین در شیوه‌ی تولید خراج‌گزارانه، دهقانان را از طریق ابزار فراقصدی چون نیروی مسلح، محدودیت‌های جابجایی/استخدام که زحمت‌کشان را به زمین پیوند می‌داد، کنترل می‌کردند. ۱۳ در این شیوه اعضای طبقات حاکم و فرودست به‌عنوان گونه‌های متفاوتی دیده می‌شوند که قوانین مختلف آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. در مقابل، اعضای طبقه‌ی کارگر در جوامع سرمایه‌داری مالک بدن خود هستند و در آزادی ظاهری و برابری صوری زندگی می‌کنند.

با وجود این، این آزادی، محدودتر از چیزی است که به نظر می‌رسد. شاید اعضای طبقه‌ی کارگر کنترل بدن خود را در اختیار داشته باشند اما دسترسی بی‌واسطه به نیازهای معیشتی ندارند. این سرمایه‌دار است که مالک و کنترل‌کننده‌ی وسایل تولید است. وسایل تولید اصطلاح فنی دال بر منابع مولد کلیدی جامعه، مانند زمین، حق امتیاز، حقوق بهره‌برداری از معادن و محل کار از کارخانه تا معادن و دفاتر اداری است. اعضای طبقه کارگر تنها در صورتی می‌توانند غذا، سرپناه و دیگر نیازهای معیشتی خود را به دست آورند که یک نفر از اعضای خانوار بتواند دستمزد (یا هم‌ارز آن) بگیرد. این امر دوگانگی متناقض آزادی در توصیف مارکس است:

کارگران باید به مفهومی دوگانه آزاد شوند، آنها همچون فردی آزاد باید بتوانند نیروی کار خود را به‌مثابه کالای خویش بفروشند، و این که، از سوی دیگر... از تمامی چیزهای ضروری برای تحقق... نیروی کار خود آزاد باشند. ۱۴

سکسوالیته در جوامع سرمایه‌داری حول این آزادی دوگانه‌ی متناقض سازمان یافته است، که در چارچوب آن کنترل بر بدن خویش همواره با اشکال اجبار آمیخته است. ما برای سازگار شدن با الزامات استثمار، از طریق فروش توانایی کار، با ارزشی کم‌تر از ارزش آن چه تولید می‌کنیم، باید از بدن خود سلب مالکیت کنیم. این سلب مالکیت دو بعد اصلی دارد: اول، ضروری است که منابع تولیدی کلیدی از کنترل ما خارج شود.

مارکس این را به‌عنوان فرایند خشن تصاحب می‌دید که طی آن طبقه‌ی کارگری به وجود آمد که هیچ‌گونه کنترلی بر تمامی منابع تولیدی به‌جز بدن‌هایشان نداشتند. تنها زمانی که تمامی ابزارهای تولید این مردان آزاد به یغما رفت، آنان فروشندگان خویش می‌شوند، تنها پس از آن که تمامی ابزارهای تولیدشان به یغما رفت... و این تاریخ، تاریخ خلع ید از آنان، در سالنامه‌های نوع بشر با خطی از خون و آتش نگاشته شده است. ۱۵.

تاریخی از خون و آتش به معنی آن است که مردم پس از بیرون رانده شدن از زمین گرسنگی کشیدند یا در نسل‌کشی پروژه‌های استعماری، سر و کارشان به سرمایه‌داری و برده داری افتاد. این فرایند که مارکس نامش را انباشت بدوی می‌گذارد «طبقه‌ای از پرولتاریای آزاد، بدون حمایت و بی حقوق» تولید می‌کند. مارکس این امر را فرایندی تاریخی می‌بیند که در وهله‌ی اول طبقه‌ی کارگر را می‌سازد و به دفعات مختلف در سراسر جهان رخ می‌دهد. مارکس معتقد است، به محض این که از کارگران سلب مالکیت شد، نیاز اقتصادی آن‌ها به معاش با فروش توانایی کار، کارگران را منضبط خواهد کرد: «اجبار خاموش مناسبات اقتصادی امضای خود را بر سلطه سرمایه‌دار بر کارگر حک می‌کند. البته از نیروی مستقیم فرا-اقتصادی همچنان استفاده می‌شود، منتها در موارد استثنایی.»

با وجود این ثابت شده است که نیروی فرا-اقتصادی ویژگی پایدارتری از آن‌چه مارکس می‌توانست پیش‌بینی کند، در جامعه‌ی سرمایه‌داری بوده است. علی‌رغم جدا شدن وحشیانه از کنترل بر وسایل تولید در فرایند انباشت بدوی، کارگران به منظور کار و بازتولید به این ابزارهای تولید دسترسی دارند. این چالشی بالقوه برای کنترل طبقه‌ی حاکم ایجاد می‌کند، که با توسعه‌ی ظرفیت‌های بالقوه‌ی کارگران برای اعمال متقابل قدرت، به فعل می‌رسد. بنابراین برای برقراری دوباره‌ی کنترل مؤثر بر وسایل تولید برای آنان که به‌طور رسمی مالک آن هستند، فرایند سلب مالکیت باید تداوم داشته باشد. بنابراین سلب مالکیت با اعتراض و مقاومت مداوم از پایین ارتباط می‌یابد. همان طور که جف بیلی^۹ می‌نویسد: سلب مالکیت امری مجزا از فرایند گسترش و

۹. Geoff Bailey

استثمار نیست بلکه بخشی از آن است و نزاع‌هایی که بر سر آن در می‌گیرد، سپهرهای مجزایی نیستند که باید بین آن‌ها پلی زده شود، بلکه مبارزاتی است که ارتباط متقابل دارند.

به‌علاوه، طبقه‌ی کارگر مفهومی تک و یکدست از زحمتکشان بالقوه‌ای که مالک بدنشان هستند، در حالی که از کنترل وسایل تولید محروم شده‌اند، نیست. نویسنده‌های فمینیست و مخالفان نژادپرستی، سلب مالکیت را فرایند متمایز و مداوم سامان‌دهی و ساخت طبقه‌ی کارگر حول جنسیت، استعمار و نژادپرستی می‌فهمند. تقسیم کار در فرایندهای تمایزبخش سلب مالکیت و انقیاد ریشه دارد.

سیلویا فدریچی، مارکسیست-فمینیست ایتالیایی، رویکردی در مقابل سلب مالکیت شکل داده است که بر ماهیت مداوم و متمایز سلب مالکیت تأکید می‌کند. کافی نیست که کارگران را از تملک بر منابع تولیدی کلیدی محروم کرد، بلکه همچنین لازم است کنترل مؤثر آنان بر بدن‌هایشان به‌طور مداوم، سلب شود. به‌عنوان بخشی از این انقیاد، تقسیم جنسیتی کار ذیل فرایندهای مشخصی عمل می‌کند تا زنان را از کنترل بر بدن‌هایشان محروم و وادارشان کند تا کارگران آزاد را بازتولید کنند. او با ایده‌ی انباشت بدوی به‌عنوان رویدادی که یکبار برای همیشه که زمینه را برای مناسبات کار-سرمایه مدرن برقرار می‌کند، مخالفت می‌کند، و در مقابل آن را ویژگی مداوم صورت‌بندی طبقاتی می‌داند:

بازگشت وجوه بسیار خشونت‌بار انباشت بدوی با تمامی مراحل جهانی‌شدن سرمایه‌داری، از جمله مرحله‌ی کنونی آن، همراه بوده است. اخراج کشاورزان از زمین، جنگ و غارت در مقیاس جهانی و فرودست‌سازی زنان شرایط ضروری برای وجود سرمایه‌داری در تمامی زمان‌ها است.^{۱۹}

فدریچی استدلال می‌کند که سلب مالکیت «تقسیم کار جنسی جدیدی ایجاد می‌کند که کار زنان و کارکرد بازتولیدی زنان را ذیل بازتولید نیروی کار به بند می‌کشد.»^{۲۰} این امر از راه اشکال مشخصی از خشونت، ساکت کردن و تحقیر ممکن می‌شود که در میان زنان آسیب‌پذیری و وابستگی ایجاد می‌کند. بنابراین سلب مالکیت

فقط طبقه‌ی کارگر جدید را نمی‌سازد بلکه هم چنین «نظم پدرسالارانه‌ی جدیدی بر مبنای بیرون راندن زنان از حوزه‌ی کار مزدی و تبعیت زنان از مردان» ایجاد می‌کند.»^{۲۱} رزماری هنسی^{۱۰} استدلال می‌کند که این نظم پدرسالارانه تا حدی از طریق فرایندهای مطیع‌سازی ایجاد می‌شود که به شکل نظام‌مند برخی مقوله‌های انسانی و انواع مشخصی از کار را بی‌ارزش می‌سازد: «تحقیر در بی‌ارزش‌سازی برخی بدن‌ها، به ایجاد سوژه‌هایی کمک می‌کند که بی‌ارزش هستند، {به معنای} سوژه‌هایی که خودشان را در مناسبات کاری که تولید سرمایه می‌کند، بی‌بهره باقی گذاشته‌اند.»^{۲۲} این انسان‌های خوارشده با اشکال پست‌کار شناخته می‌شوند و عمل می‌کنند. به‌عنوان مثال در جوامع سرمایه‌داری کارهای مراقبتی به شکل نظام‌مند، خوار شمرده می‌شود. هنسی کارهای مراقبتی را این‌گونه تعریف می‌کند: «کار مراقبتی تغذیه کردن چه بی‌حقوق و چه باحقوق، مراقبت از کودک، مراقبت از سالمند، کار منزل که قابل اطلاق به‌عنوان کارگر حقوق‌بگیر باشد»^{۲۳} پرستاری (چه با حقوق و چه بی‌حقوق) بیش از آن که به‌عنوان امری حیاتی برای نوع بشر در نظر گرفته شود، مسلم انگاشته و دست‌کم گرفته می‌شود. این بیش‌تر به سبک خصوصی‌سازی آن در جامعه‌ی سرمایه‌داری مرتبط است که به‌عنوان نگرانی شخصی خانواده‌های طبقه کارگر دیده می‌شود. این امر تأثیر شگرفی بر زندگی زنان دارد، که عمده‌ی بار مراقبت را بر دوش می‌کشند. برای زنان «کار مادری و کار خانه تأثیر منفی در رابطه‌ی آنان با کار مزدی دارد.»^{۲۴}

جهت‌گیری نامتناسب کار زنان حول مراقبت، ارتباط زیادی با شیوه‌ی سازمان‌یابی تولید و بازتولید اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری دارد، چراکه دقایق متفاوتی در چرخه‌ی معیشتی هستند. در شیوه‌های دیگر تولید، بازتولید اجتماعی و تولید در مجموعه‌ی واحدی از روابط اجتماعی حول خویشاوندی سازمان یافته‌اند. در مقابل، در جوامع سرمایه‌داری بین خانوار و محل کار جدایی وجود دارد.

اعضای طبقه‌ی کارگر مالک بدن خود هستند، و در نتیجه مسئول بقای خود هستند و کار خانه‌شان هم بر دوش خودشان می‌افتد. این مسئولیت اساساً خصوصی و از سپهر عمومی تولید اجتماعی جدا شده است. بنابراین زنان طبقه‌ی کارگر، هم به‌عنوان اعضای

طبقه کارگر و هم به‌عنوان کارگران بازتولیدکننده سلب مالکیت شده‌اند. به علت ارزش‌زدایی از کار مراقبتی (که نرخ دستمزد به واسطه‌ی ارتباط با کار غیر مزدی در خانه پایین می‌آید) و این تلقی که انجام آن به صلاحیت چندانی نیاز ندارد، مسئولیت‌های سپهر خانگی که ارزش آن به بی‌مزد بودن بخش اعظم کارشان ارتباط می‌یابد، حتی در حالت کار مزدی نیز دستمزد زنان تمایل به پایین بودن دارد.

بنابراین سلب مالکیت درون طبقه‌ی کارگر تمایز می‌یابد. گروه‌های مختلف کارگران به سادگی واحدهای جایگزین‌پذیر نیستند، بلکه به‌طور متمایزی در چارچوب‌های تقسیم کار خانمایی می‌شوند و پرداخت حقوق شان متناسب با سطوح سلب مالکیت صورت می‌گیرد. ۲۵ این سلب مالکیت تمایز یافته همان قدر نژادپرستانه است که جنسیتی و در طول تاریخ‌های استعماری، تبعیض نژادی و بردگی تولید شده است.

آنجلا دیویس استدلال می‌کند که {با توجه به} تاریخچه‌ی بردگی زنان سیاه، احتمال بیش‌تری وجود دارد که به کارهای مزدی و اشکال سنگین‌تر کار دستی در مقایسه با زنان سفید کشیده شوند: «در طول دوران بعد از برده‌داری، زنان سیاهی که دیگر در مزارع جان نمی‌کنند، مجبور شدند خدمتکار خانه شوند.» ۲۶ این شکلی از سلب مالکیت متمایز است که تأثیر عمیقی بر سرشت بازتولید اجتماعی دارد. خانواده‌های آمریکایی افریقایی‌تبار نگرش متفاوتی دارند و از معیارهای هنجارباوری دگرجنس‌گرایی که از نظرگاه سفیدان تنظیم شده، پیروی نمی‌کنند. ریچارد فرگوسن می‌نویسد «همچنان که تمایزهای نژادی در چگونگی امرار معاش تأثیر می‌گذارند، بر زندگی خانوادگی نیز اثر دارند و اشکال متنوع و فزاینده‌ی خانواده را تولید می‌کنند، {در واقع} خانواده به شاخص این تمایزها بدل می‌شود.»

چارچوب بازتولید اجتماعی با نگرش وسیعی که به معیشت دارد، بینش‌های مهمی نسبت به سلب مالکیت‌های تمایز یافته طرح می‌کند. مارکسیست‌های فمینیست تأکید خاصی بر تحلیل بازتولید اجتماعی دارند، هم‌چنان که اغلب مارکسیست‌ها بر حوزه‌ی کار دستمزدی تأکید کرده و عملاً مناسبات کار خانگی را نادیده انگاشته‌اند. بسیاری از مارکسیست‌ها به کار غیرمزدی که عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود تا طبقه‌ی کارگر را زنده نگه دارد و کودکان را پرورش دهد، اهمیت چندانی نداده‌اند. چنان که یوهانا

برنر^{۱۱} می‌گوید «مارکسیست‌ها توجه‌شان را تقریباً به‌طور کامل بر تولید قرار داده‌اند. مارکسیست‌های فمینیست انگاره‌ی کار لازم را بسط داده‌اند تا شامل مراقبت و تغذیه‌ی افراد نیز باشد. ما از اصطلاح بازتولید استفاده می‌کنیم.»^{۲۸}

بازتولید اجتماعی ویژگی مبرم چرخه‌های دایمی مبادله با طبیعت - فرایند تجدید چیزی است که در فرایند تولید مصرف شده است. مردم به استراحت، فعالیت‌های تفریحی و فعالیت‌های اجتماعی نیاز دارند تا توانایی‌شان برای کار را حفظ کنند. بچه‌ها و بیماران نیازمند مراقبت‌اند. لیز فوگل^{۱۲} توضیح می‌دهد که بازتولید نیروی کار، عنصرحیاتی بازتولید اجتماعی است: «فرایندی که نیازهای شخصی دایمی دارندگان نیروی کار به‌عنوان افراد انسانی را برآورده می‌کند، و در نتیجه شرط بازتولید اجتماعی هستند. همچون فرایندهایی که کارگرانی که مرده یا از نیروی کار فعال کنار گذاشته شده‌اند، جایگزین می‌کند.»

سکسوالیته و از خودبیگانگی

چارچوب بازتولید اجتماعی بر شیوه‌های مشخصی از فرایندهای امرار معاش که ذیل جامعه‌ی سرمایه‌داری سازمان یافته‌اند، پرتو می‌افکند. مردم، برحسب این که جامعه‌شان به چه شکلی سازمان یافته است و خود را در کدام شرایط محیطی مشخصی می‌یابند، این کارها را به‌طور طبیعی به اشکال کاملاً متفاوتی انجام می‌دهند. برخی انسان‌ها در گروه‌های خویشاوندی نسبتاً کوچکی زندگی می‌کنند که برای برآوردن نیازهایشان در چارچوب شکار و جمع‌آوری خوراک به برداشت از طبیعت دست می‌زنند. راه و روش زندگی آنانی که دانه می‌کارند و از حیوانات اهلی نگهداری می‌کنند به سمت‌وسوی کاملاً متفاوتی از پیشینیان‌شان میل می‌کند؛ به‌عنوان مثال، آنان می‌توانند جوامع بزرگ‌تری شکل دهند و عموماً کم‌تر ناچارند برای یافتن منابع تازه جابه‌جا شوند. در ابتدایی‌ترین سطح، همه‌ی اشکال زندگی، معاش‌شان را از محیط خود تحصیل می‌کنند، و اشکال والاتر به روش‌های متنوعی روی محیط خود برای کسب آن چه نیاز

^{۱۱} . Johanna Brenner

^{۱۲} . Lise Vogel

دارند، کار می‌کنند. کاری که انسان‌ها برای بقا می‌کنند اشتراکات بسیاری دارد با آن چه زنبورها، زرافه‌ها یا دلفین‌ها انجام می‌دهند، اما یک تفاوت مهم نیز وجود دارد: انسان‌ها برای این کار برنامه‌ریزی می‌کنند و انتخاب هدفمندی درباره روش‌های دگرگون ساختن طبیعت و برآورده کردن نیازها انجام می‌دهند. شاید کندوی عسل بسیار زیباتر از سازه‌های مشخصی باشد که انسان‌ها می‌سازند، اما «آن چه بدترین سازه‌ی یک معمار را از بهترین سازه‌ی زنبورها متمایز می‌کند این است که معمار قبل از آن که چیزها را از موم بسازد، اتاق‌ها را در ذهنش بنا می‌کند.»^{۳۰}

تا آن‌جا که می‌دانیم، انسان‌ها، به شیوه‌ای متفاوت از سایر گونه‌ها، تولیدشان را بر هدفمندی و انتخاب مبتنی می‌کنند. این انتخاب آگاهانه در مقایسه با گونه‌های دیگر تفاوت عظیمی در کار امرار معاش ایجاد می‌کند. تعامل گونه‌های دیگر با طبیعت از طریق ترکیبی از گزینه و مجموعه‌ای محدود از پاسخ‌های آموخته‌شده، انجام می‌شود. کار انسان‌ها به‌طور بالقوه خلاقانه‌تر است؛ ما در درگیری با طبیعت انتخاب‌های متعددی داریم. گرسنگی رانه‌ای زیستی است و ما روی طبیعت کار می‌کنیم تا این نیازها را برطرف کنیم، اما، برخلاف گونه‌های دیگر، ما این کار را به شیوه‌های مختلفی انجام می‌دهیم. حتی گاه در یک خانواده، برخی انسان‌ها گیاه‌خوارند و برخی دیگر گوشت‌خوار، این شکل از تنوع به شکل مشابهی در میان گونه‌های دیگر وجود ندارد.

تمامی حیوانات به جز انسان، «فقط مطابق با معیار و نیاز گونه‌ای که به آن تعلق دارد» دست به تولید می‌زنند، حال آن‌که انسان «بر مبنای معیارهای تمامی گونه‌ها»، «معیاری خاص بر اشیا» اعمال می‌کند و خلاقانه تولید می‌کند. در نتیجه، انسان‌ها در عین حال، «اشیا را در انطباق با قوانین زیبایی شکل می‌دهند.»^{۳۱} شاید گونه‌های دیگر چیزهای زیباتری بسازند، اما فقط انسان است که اهداف مشخصی را محض سلیقه، ظاهر و احساس شکل می‌دهد. کار ما بر روی طبیعت فقط نیازهای مان را ارضا نمی‌کند بلکه نیازهای جدیدی تولید می‌کند. مارکس و انگلس بین نیازهای معیشتی اولیه مانند خوراک و نیازهای ثانوی که ذیل کار ما بر روی طبیعت ایجاد می‌شود تمایز قابل می‌شوند؛ آنان می‌نویسند «ارضای نیازهای اولیه، انجام کنش ارضا و ابزار ارضا، خود به

نیازهای جدیدی منجر می‌شود و این تولید نیازهای جدید اولین کنش تاریخی است.»^{۳۲}

ما انسانیت خود را با کارمان بر روی جهان تحقق می‌بخشیم، و کار را به وسیع‌ترین معنای کلمه، کار ذهنی و جسمی دگرگونی طبیعت برای خلق چیزها، مفاهیم و تعاملات درمی‌یابیم. انسان فعالیت‌های زندگی خود را «موضوع اراده و آگاهی [خود]» می‌کنند.^{۳۳} در حالی که گونه‌های دیگر فقط به منظور برآوردن نیازهای بی‌واسطه‌شان دست به تولید می‌زنند، «انسان تولید می‌کند حتی آن گاه که از نیازهای جسمانی فارغ است و حقیقتاً وقتی چیزی تولید کرده که از آن آزاد باشد.»

این کار از طبیعت جدا نیست، بلکه بخشی از آن است. مارکس می‌گوید که انسان کارگر «نیروهای طبیعی که به بدن او تعلق دارد، بازوهایش، پاهایش، سر و دستانش را به حرکت در می‌آورد تا مصالح [برگرفته از] طبیعت را به شکلی درآورد که با نیازهایش انطباق داشته باشد.»^{۳۴} همچنان که انسان‌ها طبیعت را برای برآوردن نیازهایشان دگرگون می‌کنند، خود را نیز تغییر می‌دهند: «او از طریق فعالیتش بر روی طبیعت خارجی کار می‌کند و آن را تغییر می‌دهد و به این شیوه هم‌زمان طبیعت خود را نیز تغییر می‌دهد.» در نتیجه، برنامه‌ریزی، انتخاب، و تصمیم‌گیری هدفمند به‌طور خاص نقش مهمی در کار بشر بازی می‌کند: «او بالقوگی‌های درون طبیعت را تکامل می‌بخشد و عملکرد نیروهای آن را تابع قدرت حاکم خود می‌کند.»^{۳۵}

بنابراین طبیعت انسانی پویاست، محصول تعامل بین مردم و محیط‌شان است. رفتار ما نه به‌طور زیستی تعیین شده است و نه به‌طور اجتماعی، بلکه در تعامل میان این دو شکل می‌گیرد. ریچارد لوینز^{۱۳} و ریچارد لوونتین^{۱۴} همین مسئله را هسته‌ی اصلی مفهوم‌پردازی خود از زیست‌شناسی دیالکتیکی قرار داده‌اند: «اندام‌واره و محیط به‌طور متقابل در یکدیگر رسوخ می‌کنند، تا آن جا که هر دو هم‌زمان سوژه و ابژه‌ی فرایند تاریخی‌اند.»^{۳۶} در حالی که می‌توان طبیعت گونه‌های دیگر را هر آن و تا پیش از تغییر در فرایند تکامل، کمابیش تعیین شده در نظر گرفت، «واقعیت آشکار زندگی بشر، تنوع

^{۱۳} . Richard Levins

^{۱۴} . Richard Lewontin

باورنکردنی تاریخ زندگی فردی و سازمان اجتماعی را در طول زمان و مکان نشان می‌دهد.» ۳۷

کاری که انسان‌ها روی طبیعت انجام می‌دهند، لزوماً اجتماعی است؛ از طریق جامعه و به شیوه‌های بسیار مشخص سازمان یافته است. چنان که مارکس و انگلس گفته‌اند: تولید حیات، هم حیات خویش در کار و هم تولید حیات تازه در جریان تولیدمثل، هم‌اکنون به شکل رابطه‌ای دو سویه به نظر می‌رسد: از سویی همچون رابطه‌ای طبیعی، و از سوی دیگر همچون رابطه‌ای اجتماعی - به این معنا که به همکاری افراد متعدد دلالت دارد. ۳۸

در بسیاری از جوامع بشری، این همکاری حول طبقات اجتماعی سازمان می‌یابد، یعنی حول رابطه‌ای اجتماعی که طی آن طبقات حاکم، بخشی از عواید حاصل از کار طبقات زحمت‌کش را بالا می‌کشند.

برخی از جوامع بشری طبقه‌ی اجتماعی ندارند. در جوامع اولیه، همه در کار ابتدایی روی طبیعت مشارکت و از تولید مشترک سهمی دریافت می‌کنند. در مقابل، در جوامع سرمایه‌داری معاصر میان کسانی که مالک و/یا کنترل‌کننده‌ی محیط کارند و آنانی که کنترل‌کنندگان استخدام‌شان می‌کنند، تمایز وجود دارد. ظهور طبقات اجتماعی به‌طور بنیادینی این کار بر روی طبیعت را ساختاری دوباره بخشید. کار جامعه در درجه‌ی اول حول برآورده کردن نیازهای قدرتمندان سازمان یافت. برده‌داران، اشراف و سرمایه‌داران از کنترل تولید برای جهت‌دهی جامعه به سمت‌وسوی منافع خودشان سود جستند، نه منافع آنان که زحمت می‌کشند.

برای مثال، در جوامع سرمایه‌داری معاصر، صاحب‌کار کارگران را استخدام می‌کند تا بیشتر به شرکت‌ها سود برسانند نه این که نیازهای خود را برآورده کنند و از کار خویش احساس رضایت کنند. کار وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است - یعنی کسب درآمد، به جای آن که هدفی فی‌نفسه باشد. مارکس چنین کاری را کار بیگانه‌شده می‌نامد، آن‌جا که کارگر نه کنترلی بر محصول دارد و نه بر فرایند تولید، و در نتیجه نمی‌تواند استعدادهایش را محقق کند یا در فرآیند کار زنجیره‌ای از پیوندها را بسازد. این

از ویژگی‌های کار بیگانه‌شده است که «زندگی خود همچون وسیله‌ی زندگی پدیدار می‌شود.» ۳۹

کارگران {در این وضعیت} احساس می‌کنند شیرهی جان‌شان کشیده شده و از انسانیت تهی شده‌اند. بدن‌ها و ذهن‌ها در طول کار به‌جای تکامل ویران می‌شود. کارگر «در نتیجه در کارش استعداد انسانی‌اش را محقق نمی‌کند، خویشتن را تصدیق نمی‌کند بلکه انکار می‌کند، احساس غنا نمی‌کند، احساس بدبختی می‌کند، انرژی روحی و جسمی‌اش آزادانه گسترش نمی‌یابد، بدنش له و ذهنش ویران می‌شود.» ۴۰ بنابراین در متمایزترین فعالیت انسانی‌مان، یعنی کار هدفمند، افراد احساس حقارت می‌کنند. کارگران خط تولید اغلب می‌گویند «میمون آموزش‌دیده هم می‌توانست کار مرا انجام دهد.» مارکس می‌نویسد، کارگر «فقط در فعالیت‌های حیوانی‌تر خویش آزادانه احساس فعالیت می‌کند- {یعنی} خوردن، نوشیدن، تولید مثل، و بیش از همه در محل سکونتش، هنگام پوشیدن لباس و جز آن و در فعالیت‌های انسانی‌اش دیگر خود را چیزی نمی‌داند، مگر حیوان» ۴۱ برای مثال کارفرمایان و معلمان استفاده از دستشویی را کنترل می‌کنند، چرا که به نظر می‌رسد فراغتی خوشایند از فشار خردکننده‌ی کار باشد.

نتیجه می‌گیریم که سکسوالیته‌ی انسان متفاوت از سایر حیوانات است. هنجارباوری دگرجنس‌گرایی سکسوالیته را طبیعی‌سازی می‌کند و شیوه‌های انتخاب هوشمندانه سکسوالیته را که اجتماعی و زیبایی‌شناختی است حذف می‌کند. سکسوالیته‌ی ما طبیعی است اما هم‌زمان اجتماعی نیز هست. کردارهای جنسی در جوامع بشری به طرز شگرفی متنوع‌اند و حتی تعریف آن چه سکس را شکل می‌دهد به‌شدت محل مناقشه است... حتی درون الگوهای اجتماعی مستقر، تفاوت‌های فردی مهمی وجود دارد.

سکسوالیته بخشی از راه و روش تحقق انسانیت‌مان است. بخشی از کار بر روی طبیعت (درونی و بیرونی) است که از طریق آن ما نشان خود را بر جهان می‌گذاریم. سکسوالیته تبیین زیبایی‌شناختی، شخصی و اجتماعی کیستی ماست. شرایط زندگی از خودبیگانه، رابطه‌ی جنسی را به اجبار تبدیل می‌کند و به جای آن که خود هدفی فی‌نفسه باشد وسیله‌ای می‌شود برای دست‌یابی به هدف. این امر به‌خوبی در کار جنسی

مزدی آشکار است، اما ما اغلب از سکسوالیته برای برآوردن اهداف زندگی مان استفاده کنیم، اهدافی همچون همراهی، بقا، گریز از ناشادی و معنابخشی به حیاتی که دیگر فعالیت‌هایش حسی از تهی بودن به همراه دارد. از خودبیگانگی در جامعه‌ی طبقاتی عمیقاً به سکسوالیته شکل می‌بخشد.

بازتولید اجتماعی رضایت و اجبار

هنجارباوری دگرجنس‌گرایی به‌عنوان صورتی از انضباط جنسی تکوین یافته‌است و پیوندی تنگاتنگ با ازخودبیگانگی و سلب مالکیتی دارد که سازمان‌دهی مشخصی از بازتولید اجتماعی را در دقیقه‌ی خاصی از تکامل سرمایه‌داری تقویت می‌کند. این امری ایستا نیست بلکه با تجدیدساختار روابط بازتولید اجتماعی تغییر یافته است.

هنجارباوری دگرجنس‌گرایی هژمونیک در شکل زوج‌های تک‌همسری نهادینه شده است که با یکدیگر زندگی می‌کنند و فرزندان را در یک خانواده پرورش می‌دهند. قبل از انقلاب جنسی روابط زوج اساساً حول ازدواج سازمان یافته بود. انقلاب جنسی این حوزه‌ی هنجاری را به شیوه‌های مختلف بسط داد، به طوری که در برخی جاها زندگی مشترک بدون ازدواج، خانواده تک‌والدی و اشتغال مادران در کار مزدی بسیار پذیرفته‌شده‌تر از قبل از دهه‌ی ۱۹۶۰ است. به علاوه، عناصر هنجارمندی جنسی گسترش یافته تا هنجارباوری همجنس‌گرایی را هم دربر بگیرد؛ نوع جدیدی از به‌هنجاری‌ل‌زبین و گی که تداوم زندگی زوج‌های هم‌جنس را مانند زوج دگرجنس تلقی می‌کند. منظر هنجارباوری دگرجنس‌گرایی بر مبنای تحلیل بازتولید اجتماعی، ابزار مفیدی برای فهم آزار جنسی بر مبنای روابط اجبار و رضایت فراهم می‌آورد. بسیج حول مسائل مربوط به آزار جنسی درون‌مایه‌ی اصلی موج دوم فمینیسم در دهه‌ی ۱۹۷۰ در فضای دانشگاهی و به‌طور گسترده‌تر در جامعه بود. عموماً تصدیق می‌کنند که حتی با وجود دستاوردهای مهم کسب شده از دهه‌ی ۱۹۷۰، این نظام همچنان ناکارآمد است. در واقع اگر پنداریم که این نظام در کار طبیعی‌سازی آزار جنسی و بی‌اهمیت جلوه دادن تجربه‌های زنان است، چندان هم بد کار نمی‌کند. ۴۳

آزار جنسی محصول رذالت چند مرد نیست، بلکه امری نظام‌مند و به‌واقع طبیعی‌سازی شده است. نیکولا گیوی استدلال می‌کند که اشکال هنجاری روزمره و مسلم انگاشته‌شده‌ی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی همچون داربستی فرهنگی برای تجاوز عمل می‌کند. ۴۴ به‌طور مشخص او استدلال می‌کند که سکس دگرجنس‌گرایانه برمبنای هنجارهای جنسیتی زن منفعل و پذیرنده‌ی فاقد سکسوالیته و مرد به دنبال خلاصی جنسی آنی و ضروری است. ۴۵ کنش علیه آزار جنسی باید این داربست فرهنگی را تخریب کند، آن هم از طریق زیر ذره‌بین جنسیتی گذاشتن سکس و سکسوالیته به‌گسترده‌ترین روش‌ها. ۴۶ این امر باید از طریق ترکیبی از آموزش، نقد فرهنگی و کنشگری اجتماعی حاصل شود و یکی از ابعاد تعیین‌کننده‌ی آن ایجاد فرصتهایی برای دختران و زنان است تا بتوانند نیروی جسمانی، اشتیاق و فراست لازم را برای عاملیتی تجسم‌یافته کسب کنند.

چارچوب بازتولید اجتماعی رویکردی به سکسوالیته و حیات‌بخشی پیش می‌نهد که می‌تواند در تعمیق این مفهوم از داربست فرهنگی تجاوز مشارکت کند. هنجارباوری دگرجنس‌گرایی در کردارهای حیات‌بخش درون شبکه‌ی روابط قدرت ریشه دارد. ما فهمی از عاملیت تبلور یافته^{۱۵} یا غیبت آن را ذیل اشتغال به اشکال مختلفی از کار مزدی و غیر مزدی، و همین‌طور فعالیت‌های فراغت اتخاذ کرده‌ایم که خود این فعالیت‌ها حول تقسیم‌کاری سازمان یافته‌اند که مبتنی است بر طبقه‌ی گرایش جنسی یافته، جنسیت و سلسله‌مراتب نژادی در چارچوب نظم بهره‌کشانه‌ی جهانی و در زمینه‌ی تاریخ استعمار و امپریالیسم.

نگرش‌های مردان به بدن‌های خود، بدن‌های زنان و بدن‌های مردان دیگر تا حدی مبتنی بر تجارب کار است (یا آماده شدن برای برخی اشکال کار حتی در یک موقعیت). هنجارهای جنسیتی شده صرفاً گفتمان نیستند بلکه مجموعه‌ای از کردارهای روزمره‌اند که در ماتریسی از روابط قدرت که تولید و بازتولید را در جامعه‌ی سرمایه‌داری ساختار می‌بخشد، سازمان یافته‌اند. مردان فهم خود از جسمانیت را تا حدی در طول اشتغال به اشکال مشخصی از کار در زمینه‌ی روابط قدرت مشخص شکل می‌دهند. به‌عنوان

^{۱۵}. Embodied agency

مثال در اوایل قرن بیستم، هم چنان که تولید انبوه توسعه یافت، کارخانه‌ی خودروسازی فورد استراتژی‌های مدیریتی را توسعه بخشید که حول غرور مردانه سازمان یافته بود که خود ریشه در تأمین مالی اعضای وابسته‌ی خانواده و توان تحمل کار سنگین، طاقت‌فرسا و ملال‌آور داشت. ۴۸٪ این مناسبات کار و خانه‌داری درکی از عاملیت تبلور یافته خلق می‌کند که بسیار متفاوت از چیزی است که زنان ممکن است از راه کار بدون مزد در خانواده (که وابستگی اقتصادی واقعی خلق می‌کند) شکل دهند. غرور مردانه‌ی استاد دانشگاه، معدنچی، و راننده‌ی تاکسی به شیوه‌های قابل توجهی با هم فرق دارد، اما همگی به به پیکربندی خاصی از کار و خانواده و جایگاه مشخصی در تقسیم کار وابسته است.

احتمال بیش‌تری دارد که زنان در فعالیت‌های مراقبتی مشغول شوند، حال، مزدی یا غیر مزدی، که در مقایسه با کار در معدن و صنعت سنگین فهم متفاوتی از بدن فرد ایجاد می‌کند. کارولین استیدمن بر کار خود به‌عنوان معلم مدرسه‌ی کودکان نوباوه تأمل می‌کند: «بدنم طی این سال‌ها مرد، انگشتان کوچکی که دستانم را می‌گرفتند، گرمای کودکی که تکیه داده بود و کتابش را برایم می‌خواند به نحوی مرا از هر نوع برخورد دیگری با بدنم بازداشت.» ۴۹٪ دوروتی اسمیت استدلال می‌کند که زنان و مردان تمایل دارند که جهان را «به اشکال» متفاوتی بشناسند چرا که آن‌ها درگیر فعالیت‌های کاری روزمره‌ی متفاوتی هستند. در اشکال رایج تقسیم کار، مردان اغلب شناخت مجردتری از کارشان دارند چرا که کارشان اغلب «مبتنی بر بیگانگی سوزه‌ها از وجود جسمانی و مکانی‌شان است.» این سبک زندگی فقط برای یک مرد میسر است چرا که کار زن در ساحت خانوادگی «که از خانه برای مرد مراقبت می‌کند، بچه‌های او را به دنیا می‌آورد، بزرگ می‌کند، لباس‌هایش را می‌شوید، وقتی مریض می‌شود از او مراقبت می‌کند و به‌طور کلی تدارکات وجود جسمانی او را تأمین می‌کند.» ۵۰٪ جور دیگری ایجاب می‌کند.

این شیوه‌ی انتزاعی شناخت، که تا حدی حول کردارهای مشخص کار و فراغت بنا شده، در سپهر سکسوالیته در قالب فهم فعالیت جنسی از کل ماتریس تعاملات تبلور یافته‌ی انسانی منتزع شده و حول دوگانگی ساختگی تبلور می‌یابد. گیوی استدلال

می‌کند که یکی از شالوده‌های داربست فرهنگی تجاوز، مفهوم‌پردازی از سکس دگرجنس‌گرایانه در قالب یک الزام مقاربتی است که «اساس سکس دگرجنس‌گرایانه را به‌عنوان دخول قضیب به واژن بنا می‌کند»^{۵۱} این تعریف محدود از سکس، دقیق‌های از روابط پیچیده‌ی بدن‌ها و زندگی‌ها را که فعالیت جنسی واقعی را شکل می‌دهد منتزع و آن را نقطه‌ی اوج سکس دگرجنس‌گرایانه می‌سازد. این الزام برای هنجارباوری دگرجنس‌گرایی چندان بنیادین است که حول آن اروتیسم، رانه‌ی زیستی تلقی می‌شود، حال آن که می‌دانیم اروتیسم بسیار پیچیده‌تر و متغیرتر از این مدل‌های میعانی تراکم فشار و رهاسازی است. الزام مقاربتی با شیوه‌ی انتزاعی مرتبط با مردانگی در تقسیم کار غالب ارتباط می‌یابد که در آن درگیری‌های بدنی و اجتماعی بین مردمی که به دنبال لذت متقابل‌اند، تابعی از انتزاع الزام مقاربتی و انزال منی می‌شود. زنان که احتمال می‌رود کار معیشتی‌شان مشتمل بر مراقبت باشد، احتمال کم‌تری دارد که سکسوالیته را ذیل این انتزاع محدود بفهمند.

بازتولید اجتماعی حول تقسیم کار، روابط قدرت و برساخت استقلال و وابستگی سازمان می‌یابد که مسائل رضایت و اجبار جنسی را چارچوب بخشیده‌اند. گیوی نشان می‌دهد که چارچوب ساده‌ی رضایت و اجبار حق مطلب را در مورد واقعیت بازتاب‌های زنان نشان نمی‌دهد، که در آن بسیاری از تجربیات جنسی در حوزه‌ی خاکستری بین این دو، قرار می‌گیرد. زنان گاهی سکس دارند بی آن که لزوماً میل آن را داشته باشند، «وقتی که احساس می‌کنند انتخابی ندارند، وقتی حس اجبار و فشار بسیار قدرتمند است.»^{۵۲} گیوی از تجربیاتی صحبت می‌کند که ذیل آن «مرد فشاری اعمال می‌کند که وجه فیزیکی تهدیدکننده یا واقعی ندارد اما زنان در مقابل آن خود را ناتوان از مقاومت می‌بینند»^{۵۳} زنان از همراهی با سکسی گفته‌اند که نه اجباری بلکه ناخواسته بوده است «چرا که حس نمی‌کرده که حق دارد آن را متوقف کند یا به خاطر آن که نمی‌دانسته است چطور از آن امتناع کند.»^{۵۴}

چارچوب بازتولید اجتماعی ابزار مهمی برای فهم حق‌به‌جانبی مردان و کمبود حس عاملیت در زنان را پیش رو می‌نهد که فراتر از اشکال فرهنگی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی است. روابط قدرت نابرابر فهمی از آسیب‌پذیری و عاملیت می‌سازد، در

حالی که تقسیم کار انتظارات معینی از شخصیت‌یابی میان زنان و مردان می‌سازد. تیتی باتاچاریا با ترسیم تصویر زیر به‌وضوح از این موضوع سخن می‌گوید:

در پستوی هتل گران‌قیمتی در منهتن مرد سفید برهنه، زن سیاه‌پوست کم‌درآمد پناهجویی را تعقیب می‌کند تا او را به سکس وادارد. مرد، البته مدیر صندوق بین‌المللی پول، سیاستمدار فرانسوی، دومینیک استراوس کان است و زن، نفیسه الدیالو، ۱۶ خدمت‌کار هتل استراوس کان، اهل گینه، مستعمره‌ی سابق فرانسه است و فی‌الحال به ایالات متحده پناهنده شده است.

باتاچاریا نشان می‌دهد که «نقشه‌نگاری حقیقی سلب مالکیت بین این دو چهره امتداد پیدا می‌کند.»^{۵۶}

چارچوب بازتولید اجتماعی با مشارکت در فهم رابطه‌ی بین رضایت و اجبار در اشکال سکسوالیته که حول بیگانگی و سلب مالکیت سازمان یافته‌اند، در ترسیم این «نقشه‌برداری از سلب مالکیت» مشارکت می‌کند.

حول ساختارهای مزدی نابرابر، زمان‌بندی لاینقطع کار بی‌ثبات، تاریخ‌های تبلور جنسیتی ذیل کار و فراغت، کمبود دسترسی به خدمات مقرون‌به‌صرفه‌ی مراقبتی از کودکان، تاریخ‌های بردگی و استعمار، تخریب حمایت اجتماعی، خشونت علیه زنان و ناهمنوایان جنسیتی، آسیب‌پذیری مهاجرانی که هنوز به لحاظ قانونی پذیرفته نشده‌اند، انتظار جنسیتی از زنان به‌عنوان مادر و همسر، کلیشه‌های جنسی، جنسیتی و نژادی، کمبود دسترسی به وسایل جلوگیری از بارداری و سقط جنین، شرکت در فعالیت جنسی سازمان یافته است. در این بحث من در زمینه‌ی خشونت علیه زنان بر تجاوز تمرکز می‌کنم. لازم است به یاد داشته باشیم مردان و افراد خارج از مرزهای دو جنس غالب هم مورد تجاوز قرار می‌گیرند و این که این امور هم در مجموعه روابط مشابهی از سلطه‌ی جنسیتی قرار دارد. چیزهای بسیار بیش‌تری هست که درباره تنوع اشکال و معنای آزار جنسی گفته شود؛ با این حال، من به‌طور خاص بر یک بعد تمرکز خواهم کرد.

^{۵۶} . Naffissatou Diall

داربست فرهنگی تجاوز در دل روابط وسیع‌تر سلطه و تابعیت جای دارد و هر دو اجبار جنسی را طبیعی جلوه می‌دهند و از آن راه به حیات خود ادامه می‌دهند. آنجلا دیویس می‌نویسد «اجبار جنسی جنبه‌ی ضروری مناسبات اجتماعی بین ارباب و برده است.»^{۱۷} این «فرهنگ تجاوز» چنان که امروز عموماً شناخته شده است، بعد از شرایط مشخص برده‌داری به حیات خود ادامه داده است: «الگوی نهادینه شده‌ی آزار جنسی زنان سیاه‌پوست چنان قدرتمند شد که بعد از الغای برده‌داری نیز توانست به حیات خود ادامه دهد.»^{۱۸} نژادپرستی شالوده‌ی فرهنگ تجاوز و پشتوانه‌ی آن است: «نژادپرستی همواره از توانایی‌اش برای تشویق اجبار جنسی نیرو می‌گیرد.»^{۱۹}

ایده‌ی سکس به‌عنوان فتح که در نسبت با مردانگی دگرجنس‌گرا است ارتباط جامعی با جنسیت‌گرایی سلطه دارد. فتح نظامی اغلب با اجبار جنسی توأم بوده است، چنان که آنجلا دیویس می‌نویسد: «سیاست نانوشته‌ی فرماندهی نظامی ایالات متحده [در ویتنام] چنین بوده است که به‌طور نظام‌مند تجاوز را تشویق کند، چرا که سلاح بی‌نهایت قدرتمندی در ایجاد ترس و وحشت عمومی بود.» ارتش ژاپن در جنگ جهانی زنان چینی و کره‌ای و تایوانی و ملت‌های دیگر را به‌عنوان برده‌ی جنسی به اسارت می‌گرفت (که برای حسن تعبیر زنان آسایش‌دهنده خوانده می‌شدند). یوشیمی یوشیاکی^{۱۷} می‌گوید «نگرشی که به‌طور خصوصی تجاوز را به‌عنوان "غنیمت جنگی" تأیید می‌کرد در میان تمامی سطوح ارتش ژاپن سیطره داشت.»^{۲۰} امروزه در زندان‌های اسرائیل آزار و تحقیر جنسی علیه زندانیان سیاسی فلسطینی اعمال می‌شود: «آزار و اذیت جنسی و تحقیر در همه‌ی اشکال آن شامل اقدام برای تجاوز و تجاوز علیه زنان به کاربرده می‌شود تا آنان را از مشارکت در مبارزه بازدارد.»^{۲۱}

آزار جنسی با نشانه‌گذاری سلطه‌ی فاتح و تحقیر فرودست، روابط قدرت را تحکیم می‌کند. این {امر} عمیقاً با اشکال موجود قدرت و آسیب‌پذیری مرتبط است. کیمبرلی کرنشاو^{۱۸} یادآوری می‌کند که خدمت‌رسانی به زنان رنگین‌پوست قربانی تجاوز مستلزم

^{۱۷} . Yoshimi Yoshiaki

^{۱۸} . Kimberle' Crenshaw

تخصیص منابع قابل توجهی برای برآوردن نیازهایی است که مستقیماً با آزار جنسی مرتبط نیست. او از یکی از کارکنان این خدمات نقل می‌کند:

به‌عنوان مثال، ممکن است زنی به دلایل متنوعی مراجعه کند یا تماس بگیرد: جایی ندارد که برود، شغل ندارد، پول ندارد، غذا برای خوردن ندارد، کتک خورده است و وقتی تمام این نیازها تأمین شد یا تلاش کردی تمام این نیازها را برآورده سازی، تازه ممکن است آن زن بگوید، راستی، در این میان، به من تجاوز هم شده است. این امر انجمن ما را از مابقی انجمن‌ها متفاوت می‌سازد. یک فرد اول نیازهای اولیه‌اش را می‌خواهد. تازه وقتی شکمت سیر باشد، راحت‌تر می‌توانی راجع به چیزها گفتگو کنی. ۶۳

بنابراین مناسبات سلطه و تبعیت، رضایت و اجبار جنسی را در بر گرفته است. کرول پتمن ۱۹ می‌گوید ایده‌ی رضایت جنسی که می‌شناسیم، ریشه در آن دارد که زنان بیش از آن که آزادی داشته باشند، آزادی نسبی دارند:

مرد «به‌طور طبیعی» برتر، کنشگر و از نظر جنسی مهاجم، پیش قدم می‌شود یا قراردادی را پیشنهاد می‌کند که زن «به‌طور طبیعی» منقاد یا منفعل است یا به آن «رضایت دارد». رابطه‌ی جنسی برابر نمی‌تواند بر این اساس استوار باشد؛ {به عبارتی} نمی‌تواند مبتنی بر «رضایت» باشد. شاید گویاترین وجه مسئله‌ی زنان و رضایت این است که ما فاقد زبانی هستیم که در تشکیل شکلی از زندگی شخصی به ما یاری کند که در آن دو انسان برابر، آزادانه موافقت می‌کنند رابطه‌ی بلند مدتی با یکدیگر بسازند. ۶۴

به همین ترتیب، قرارداد کاری پایه بین کارگرو کارفرما نمونه‌ای است از توافق مبتنی بر نابرابری. کارگر و کارفرما به‌عنوان برابرهایی صوری با یکدیگر ملاقات می‌کنند، یکی توانایی کاری را می‌خرد که دیگری می‌فروشد. کارگر دست آخر ناچار است {نیروی کارش را} بفروشد تا به نیازهای اولیه‌ی زندگی دسترسی داشته باشد، تا آن‌جا که «مناسبات استثمار سرمایه‌داری با شکل قرارداد میانجی‌دار شده است.» ۶۵ مبارزه علیه

آزار جنسی باید برسر رضایت و نیز برسر فهم شیوه‌ی تعامل نابرابری‌های فراگیری باشد که رضایت را پیچیده‌تر می‌سازند. همان‌طور که باتاچاریا می‌گوید «نهائناً مدیریت سکسوالیته و مدیریت کار تارو بود انضباطی را می‌یابد که آسیب پذیرترین قشر کارگران جهانی را به هم وصل می‌کند»^{۶۶}

جنبش‌های اجتماعی و عاملیت تبلور یافته

به نظر می‌رسد کنشگری ضد سرمایه‌داری به اشکال مختلف برخی معیارهای گیوی برای تأمل جنسیتی بر هنجارباوری دگرجنس‌گرایی و توسعه‌ی عاملیت تبلور یافته‌ی زنان را برآورده می‌سازد. به‌عنوان مثال، زنانی که در کنشگری زنان در طول اعتصابات غالباً ستیزه‌جویانه‌ی معدن‌کاران علیه حصارکشی گودال‌ها در طول سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۴ مشارکت داشتند، فرصت‌های غنی برای تکوین عاملیت را تجربه کردند:

کشف استعدادها و مهارت‌های فردی و شور زیستنِ معترضان به شیوه‌ای بارز و درخشان در روایت‌های تمامی زنان. پیوندی که آن‌جا شکل گرفت در بسیاری از موارد، قدرتمند بود، خصوصاً آن‌جا که زنان برای حمایت عملی و احساسی بر یکدیگر تکیه می‌کردند.^{۶۷}

همچنین این زنان با تنش‌ها و احساس طردشدگی از فعالیت‌های درونی اتحادیه روبرو بودند. در حالی که فهم آن‌ها از خودشان تغییر می‌کرد، «همچنان ناچار بودند با فرهنگ مردانه‌ی اتحادیه در طول اعتصاب روبرو شوند.»^{۶۸}

«فرهنگ مردانه» و تهدید آزار جنسی می‌تواند فرصت‌های مثبت کنشگری به‌عنوان جایگاهی برای به چالش کشیدن شبکه‌ی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی را تضعیف کند. به‌عنوان مثال، در فضاهای کنشگری در طول سال ۲۰۱۲ در اعتصابات دانشجویی شهر کبک و در سال ۲۰۱۵ در اعتصاب $cup3090320$ در دانشگاه یورک زنان مورد آزار جنسی واقع شدند.^{۶۹} بسیجگری اغلب تأثیرات متناقضی هم در جهت تخریب و هم در جهت تقویت هنجارباوری دگرجنس‌گرایی دارد. کنشگری می‌تواند سرآغازی بر اشکال جدید تعامل باشد، با وجود این مبارزه‌ی سیاسی در ساختار اجتماعی فعلی، کردارهایی

^{۲۰}. اتحادیه‌ای متشکل از اساتید قراردادی، مربیان و دستیاران اساتید در دانشگاه یورک. م.

را در مرکز توجه قرار می‌دهد که ریشه در مردانگی تهاجمی دارند. استیو میر^{۲۱} می‌گوید که کارگران اتومبیل‌سازی در آمریکای دهه ۱۹۳۰ اغلب «در مقاومت در برابر به چالش کشیدن مردانگی که از دوره‌های ماشینی‌شدن و بیکاری ناشی می‌شد، مردانگی مبارزه‌جویانه و قهرمانانه را به کار گرفتند.»^{۷۰}

کردارهای تهاجمی مردانه اغلب به کنشگران در مواجهه با قدرت کارفرما یا دولت یاری رسانده است. جالب است که سرود کلاسیک اتحادیه‌ها «طرف چه کسی را می‌گیری؟» را یک زن، فلورانس ریکه، نوشته است. او می‌پرسد، «می‌خواهی مرد باشی یا یک اعتصاب‌شکن نکبتی؟» مردانگی مبارزه اغلب مبتنی بر مجموعه‌ی مشابهی از رفتارهایی است که برای بقای فرهنگ تجاوز بنیادین‌اند. مبارزه علیه آزار جنسی به معنی یافتن ابتکارات جدیدی در مبارزه و به چالش کشیدن هنجارباوری دگرجنس‌گرایی مسمومی است که اغلب به خاطر سودمندی تهاجم مردانه برای مبارزه همچنان در فضاهای کنشگری باقی است.

شیوه‌های دیگری هم برای مبارزه وجود دارد. سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های دانشجویی و جنبش‌های دیگری که بسیار برای زنان مهم است. مسیر بسیج زنان تا حدی متفاوت از بسیج مردان است. لیندا بریسکین^{۲۲} می‌گوید که «زنان به خاطر محیط‌های کاری و همین‌طور مسئولیت‌های خانه/ خانواده‌شان به شیوه‌ی متفاوتی وارد اتحادیه‌ها می‌شوند.» ان فارست در مصاحبه با زنانی که اتحادیه‌ای در کارخانه‌ی قطعه‌سازی خودرو در مینزور انتاریو راه انداخته بودند، دریافت که آن‌ها شکل یافته‌اند تا احترام و شأن اجتماعی کسب کنند، به آزار و اذیت جنسی خاتمه بخشند و برای تأمین نیازهایشان به‌عنوان کارگر و مادر برنامه‌ریزی کنند.^{۷۲}

زنان اغلب از منابع و تجربیات متفاوتی برای شرکت در مبارزه‌ی سیاسی بهره برده‌اند. اعتصابی که در سال ۱۹۲۹ در تنسی شرقی رخ داد تا حد زیادی نیروی خود را از کنشگری زنان می‌گرفت. بسیج اعتصاب محلی فتح سپهری عمومی را برای زنان

۲۱ . Steve Meyer

۲۲ . Linda Briskin

به ارمغان آورد که پیش‌تر اغلب به روی آنان بسته بود. زنان جوان در در موقعیت کنشگری رویارو قرار گرفتند:

در آغاز جنبش، دختران مبارز شاید مردان را نیز در مبارزه پشت سر گذاشته بودند، احتمالاً به خاطر آن که نسبت به همکاران مردشان وابستگی‌های کم‌تری داشتند و به راحتی می‌توانستند بار دیگر به منابع مالی پدری اتکا کنند، شاید فرهنگ همسان بودن و افزایش استقلال حاصل از کار کارخانه، این شجاعت را برمی‌انگیخت و به کسب تجربیات جدید دامن می‌زد.^{۲۳}

اعتصاب برای زنان فرصت‌هایی برای تخطی از قواعد جنسیتی هنجارباوری دگرجنس‌گرایی فراهم می‌کرد. هال به صورت جلسه‌ای از دادگاه دو رهبر زن اعتصاب دست یافته است که متهم به سرپیچی از حکم بازداشت به سبب اعمال مجرمانه شان شده بودند:

با استفاده از واژگانی که معمولاً به‌ویژه برای زنان تابو محسوب می‌شود، آنان زیربار تسلیم نرفتند و احترامی برای آن قایل نشدند. اصلاً تجربه‌ی جنسی‌شان را مخفی نمی‌کردند، در صف اعتصاب زبانی خشن و پرعشو و زبان قانونی تحریک‌کننده‌ای را اتخاذ کردند.

در واقع فضای پرشور، بزم‌گونه، و سرشار از تجربه‌ی اعتصاب موقعیتی خلق کرد که در آن آزادی عشقی وجود داشت. «در شور آن لحظه در طیفی از رفتارها رمانس و سیاست درآمیختند - از افراط کاری تریکسی پری^{۲۳} (که در فعالیت جنسی شهرتی داشت) تا سیل ازدواج در میان دختران دیگر.»

احتمال دارد فضاهای کنشگریانه که حول کنشگری آگاهانه ضدتجاوز ساختار نیافته باشد هم سرآغاز اکتشاف سرخوشانه‌ی عشق‌ورزی باشد و هم مردانگی تهاجمی که به الگوهای هنجارباوری دگرجنس‌گرایی پیوند می‌خورد که همراه با آزار جنسی است و احتمالاً تا حدی از بعضی فشارهای دست‌وپاگیر روزانه آزاد شده است. چنانچه فرهنگ تجاوز آگاهانه آماج حمله قرار نگیرد، این ترکیبی سمی است.

^{۲۳} . Trixie Perry

نتیجه‌گیری

مبارزه برای آزادی جنسی یکی از ابعاد مهم بسیج‌های تحول‌خواهانه‌ی عام‌تر است. آزادی جنسی پی‌آمد خودکار سایر تغییرات در زندگی اجتماعی نیست و نمی‌تواند به دور از مبارزه علیه سرمایه‌داری، نژادپرستی، استعمار یا نابرابری جنسیتی حاصل شود. چارچوب بازتولید اجتماعی ابزار مفهومی مهمی برای فهم روش‌هایی فراهم می‌آورد که ذیل آن‌ها سکسوالیته درون روابط اجتماعی وسیع‌تر جای می‌گیرد. چالش آزادی جنسی در نهایت همان چالش دموکراتیک‌سازی زندگی روزمره با ساخت قدرت از پایین است.

یادداشت‌ها

۱. Breanne Fahs, “‘Freedom To’ and ‘Freedom From’: A New Vision for Sex-Positive Politics,” *Sexualities* ۱۷, no. ۳ (۲۰۱۴): ۲۶۷-۹۰.
۲. Lauren Berlant and Michael Warner, “Sex in Public,” *Critical Inquiry* ۲۴, no. ۲ (winter ۱۹۹۸): ۵۴۸.
۳. Jeffrey Weeks, *Sexuality*, ۲nd ed. (London: Routledge, ۲۰۰۳), ۴.
۴. Jonathan Ned Katz, *The Invention of Heterosexuality* (New York: Plume, ۱۹۹۵), ۱۸۲.
۵. *Ibid.*, ۱۸۱.
۶. Michel Foucault, *The History of Sexuality*, vol. ۱ (New York: Random House, ۱۹۸۰), ۲۶.
۷. *Ibid.*, ۱۴۳-۴۵.
۸. Gayle Rubin, *Deviations: A Gayle Rubin Reader* (Durham: Duke University Press, ۲۰۱۱), ۸۹.
۹. Katz, *Invention of Heterosexuality*.
۱۰. John D’Emilio, “Capitalism and Gay Identity,” in *Making Trouble* (New York: Routledge, ۱۹۹۲), ۸.
۱۱. Peter Drucker, *Warped: Gay Normality and Queer Anti-Capitalism* (Leiden, Netherlands: Brill, ۲۰۱۵), ۴۱.
۱۲. *Ibid.*, ۶۰.

۱۳. Eric Wolf, *Europe and the People Without History* (Berkeley: University of California Press, ۱۹۸۲).
۱۴. Karl Marx, *Capital*, Vol. I (New York: Vintage, ۱۹۷۷), ۲۷۳.
۱۵. *Ibid.*, ۸۷۵.
۱۶. *Ibid.*, ۸۷۶.
۱۷. *Ibid.*, ۸۹۹.
۱۸. Geoff Bailey, “Accumulation by Dispossession,” *International Socialist Review* ۹۵ (۲۰۱۵), <http://isreview.org/issue/۹۵/accumulation-dispossession>.
۱۹. Silvia Federici, *Caliban and the Witch* (New York: Autonomedia, ۲۰۰۴), ۱۲–۱۳.
۲۰. *Ibid.*, ۱۲.
۲۱. *Ibid.*, ۱۲.
۲۲. Rosemary Hennessey, *Fires on the Border: The Passionate Politics of Labor Organizing on the Mexican Frontera* (Minneapolis: University of Minnesota Press, ۲۰۱۳), ۱۳۱.
۲۳. *Ibid.*, ۱۲۹.
۲۴. Wallace Clement and John Myles, *Relations of Ruling: Class and Gender in Postindustrial Societies* (Montreal: McGill-Queen’s University Press, ۱۹۹۴), ۱۷۵.
۲۵. Alan Sears, “Sexuality in the Social Reproduction Frame,” *Historical Materialism* ۲۴, no. ۲ (۲۰۱۶): ۱۳۸–۶۳.
۲۶. Angela Y. Davis, *Women, Race and Class* (New York: Random House, ۱۹۸۱), ۵.
۲۷. Roderick Ferguson, *Aberrations in Black: Toward a Queer of Color Critique* (Minneapolis: University of Minnesota Press, ۲۰۰۴), ۸۶.
۲۸. Johanna Brenner, *Women and the Politics of Class* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۰), ۲.
۲۹. Lise Vogel, *Marxism and the Oppression of Women: Toward a Unitary Theory* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, ۱۹۸۳), ۱۳۹.
۳۰. Marx, *Capital*, Vol. I, ۲۸۴.

۳۱. Karl Marx, *Economic and Political Manuscripts* (Moscow: Progress Press, ۱۹۶۹), ۷۴.
۳۲. Karl Marx and Friedrich Engels, *The German Ideology* (Moscow: Progress Press, ۱۹۷۶), ۴۸.
۳۳. *Ibid.*, ۷۳.
۳۴. Marx, *Capital*, Vol. I, ۲۸۳.
۳۵. *Ibid.*, ۲۸۳.
۳۶. Richard Levins and Richard Lewontin, *The Dialectical Biologist* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۱۹۸۵), ۴.
۳۷. *Ibid.*, ۲۵۷.
۳۸. Marx and Engels, *German Ideology*, ۴۸-۴۹.
۳۹. Marx, *Economic and Political Manuscripts*, ۷۳.
۴۰. *Ibid.*, ۷۱.
۴۱. *Ibid.*, ۷۱.
۴۲. Lisa Duggan, "The New Homonormativity: The Sexual Politics of Neoliberalism," in *Materializing Democracy: Toward a Revitalized Cultural Politics*, edited by Russ Castronovo and Dana D. Nelson (Durham, NC: Duke University Press, ۲۰۰۲), ۱۷۵-۹۴.
۴۳. من در این جا به‌طور خاص بر آزار جنسی زنان توسط مردان تمرکز می‌کنم با نظر به فراوانی و خاص بودگی این اشکال اجبار و خشونت. البته که انواع دیگری از آزار جنسی و خشونت جنسیتی هم وجود دارد که در چارچوب این مقاله امکان پرداختن به آن‌ها میسر نیست.
۴۴. Nicola Gavey, *Just Sex? The Cultural Scaffolding of Rape* (London: Routledge, ۲۰۰۵), ۲.
۴۵. *Ibid.*, ۳.
۴۶. *Ibid.*, ۲۲۲.
۴۷. *Ibid.*, ۲۲۳.
۴۸. Wayne Lewchuk, "Men and Monotony: Fraternalism as a Management Strategy at the Ford Motor Company," *Journal of Economic History* ۵۳۴ (۱۹۹۳): ۸۲۴-۵۶.
۴۹. Carolyn Steedman, "Prisonhouses," *Feminist Review* ۲۰ (Summer ۱۹۸۵): ۱۸.

۵۰. Dorothy Smith, *The Conceptual Practices of Power* (Toronto: University of Toronto Press, ۱۹۹۰), ۱۸.
۵۱. Gavey, *Just Sex?* ۱۲۴.
۵۲. *Ibid.*, ۱۳۹.
۵۳. *Ibid.*, ۱۳۹.
۵۴. *Ibid.*, ۱۳۹.
۵۵. Tithi Bhattacharya, "Explaining Gender Violence in the Neoliberal Era," *International Socialist Review* ۹۱ (۲۰۱۴), <http://isreview.org/issue/۹۱/explaining-gender-violence-neoliberal-era>.
۵۶. *Ibid.*
۵۷. Davis, *Women, Race and Class*, ۱۷۵.
۵۸. *Ibid.*, ۱۷۵.
۵۹. *Ibid.*, ۱۷۷.
۶۰. *Ibid.*, ۱۷۷.
۶۱. Yoshimi Yoshiaki, *Comfort Women: Sexual Slavery in the Japanese Military During World War II* (New York: Columbia University Press, ۲۰۰۲), ۱۹۰-۹۱.
۶۲. Nahla Abdo, *Captive Revolution: Palestinian Women's Anti-Colonial Struggle Within the Israeli Prison System* (London: Pluto, ۲۰۱۴), ۲۰۸.
۶۳. Kimberlé Crenshaw, "Mapping the Margins: Intersectionality, Identity Politics and Violence against Women of Color," *Stanford Law Review* ۴۳, no. ۶ (۱۹۹۱): ۱۲۵۰.
۶۴. Carole Pateman, "Women and Consent," *Political Theory* ۸, no. ۲ (۱۹۸۰): ۱۶۴.
۶۵. Evgeny B. Pashukanis, *Law and Marxism: A General Theory* (London: Pluto, ۱۹۷۸), ۱۱۰.
۶۶. Bhattacharya, "Explaining Gender Violence."
۶۷. Monica Shaw and Mave Mundy, "Complexities of Class and Gender Relations: Recollections of Women Active in the ۱۹۸۴-۵ Miners' Strike," *Capital and Class* ۸۷ (۲۰۰۵): ۱۵۵.
۶۸. *Ibid.*, ۱۶۵.

۶۹. Mandi Gray, "An Open Letter to York University," March ۲, ۲۰۱۵, http://www.academia.edu/۱۱۲۰۳۸۷۸/an_open_letter_to_york_university_re_york_university_policy_on_sexual_assault_awareness_prevention_and_response; Sophie Allard, "Dénonciations à l'UQAM: l'origine de la colère," *La Presse* (Montréal), December ۲۱, ۲۰۱۴, <http://www.lapresse.ca/actualites/education/۲۰۱۴۱۲/۲۰۱۰۱-۴۸۲۹۶۳۳-denonciations-a-luqamlorigine-de-la-colere.php>.
۷۰. Stephen Meyer, "Rough Manhood: The Aggressive and Confrontational Shop Culture of US Auto Workers during World War II," *Journal of Social History* ۳۶, no. ۱ (۲۰۰۲): ۱۲۷.
۷۱. Linda Briskin, "Feminisms, Feminization and Democratization in Canadian Unions," *Feminist Success Stories/Célébrons Nos Réussites Féministes*, edited by Karen A. Blackford, Marie-Lucie Garceau, and Sandra Kirby (Ottawa: University of Ottawa Press, ۱۹۹۹), ۸۲.
۷۲. Anne Forrest, "Connecting Women with Unions: What Are the Issues?" *Relations Industrielles* ۵۶, no. ۴ (۲۰۰۱): ۶۴۷-۷۵.
۷۳. Jacquelyn Dowd Hall, "Disorderly Women: Gender and Labor Militancy in the Appalachian South," *Journal of American History* ۷۳, no. ۲ (۱۹۸۶): ۳۷۲.
۷۴. *Ibid.*, ۳۷۵.